

Inquiry of the Authenticity of the Hadith Narrated from Imam Ali (p.b.u.h) about the Importance of Recognizing the “Abrogating” and “Abrogated”, Based on Sanad-Text Analysis

Ali Ahang¹

Mojtaba Shakouri²

DOI: [10.22051/tqh.2020.32225.2915](https://doi.org/10.22051/tqh.2020.32225.2915)

Received: 13/7/2020

Accepted: 21/9/2020

Abstract

There is a narration in Sunni Hadith sources according to which Imam Ali (AS) said to a storyteller who was not aware of the science of *Nāsikh* (abrogating) and *Mansūkh* (abrogated): “You perished, you perished!” This narration has been considered as one of the narrative justifications of those who believe in the occurrence of abrogation in the Qur’an. They emphasized the importance and high position of this science in Qur’anic sciences and proved the widespread abrogation in the Qur’an. This research pursues the origin of this narrative in the first century AH. Based on the method of sanad-text analysis and identifying the common link, the key persons who narrated and distributed it are identified in different hadith collections and then, relying on Sunni hadith sources, their authenticity and effective ways in transmitting it are analyzed. Findings show that likely Egypt was the origin of this hadith. Additionally, it is *muztarib* (confused) in the content, and in terms of sanad, the way in which the narration is transmitted in Iraq is not an authentic way for Sunnis. Therefore, this narration cannot be considered as a solid basis for proving the vital importance of the abrogating and abrogated and its widespread occurrence in the Holy Qur’an.

Keywords: *Abrogation, the Qur’an, Imam Ali (AS), Sanad-Text Analysis, Hadith Common Link.*

¹. Assistant Professor, University of Sciences and Teachings of the Holy Qur’an, Bojnord Faculty of Qur’anic Sciences, Iran. (The Corresponding Author).

ahang@quran.ac.ir

². Assistant Professor, Department of Qur’an and Hadith Sciences, Kosar University of Bojnord, Iran.

shever66ms@gmail.com

فصلنامه علمی «تحقیقات علوم قرآن و حدیث» دانشگاه الزهراء (ع.ا.س)
سال هجدهم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰، پیاپی ۴۹، مقاله پژوهشی، صص ۱-۳۱

بررسی اصالت روایت منقول از امام علی (ع.ا.س)

درباره اهمیت شناخت ناسخ و منسوخ

با استفاده از روش تحلیل اسناد - متن

علی آهنگ^۱

مجتبی شکوری^۲

DOI:10.22051/tqh.2020.32225.2915

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۲۳

تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۰۶/۳۱

چکیده

در منابع حدیثی اهل سنت، روایتی وجود دارد که بر اساس آن، حضرت علی (ع) به فرد قصه‌پردازى که به دانش ناسخ و منسوخ تسلط نداشت، فرمود: «هلکت و أهلکت». این روایت، به یکی از مبانی نقلی قائلین به وقوع نسخ در قرآن تبدیل شده تا با تأکید بر اهمیت و جایگاه والای این علم در حوزه دانش‌های قرآنی، وقوع گسترده پدیده نسخ در قرآن را اثبات نمایند. پژوهش حاضر، اصالت سنجی این روایت در سده نخست هجری را به عنوان هدف دنبال می‌نماید. بدین منظور با استفاده از روش تحلیل اسناد-متن و شناسایی حلقه مشترک، افراد کلیدی نقل و گسترش این روایت در

^۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، بجنورد، ایران. ahang@quran.ac.ir

^۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه کوثر، بجنورد، ایران. shever66ms@gmail.com

بوم‌های مختلف حدیثی شناسایی شده و با تکیه بر منابع حدیثی اهل سنت، اعتبار افراد و طرق مؤثر در نقل آن به بوته سنجش گذاشته شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که این روایت که به احتمال زیاد، حوزه حدیثی مصر را باید زادبوم آن قلمداد نمود، اولاً از نظر محتوایی دچار اضطراب در نقل است و ثانیاً از نظر سندی، طریقی که به واسطه آن، روایت در بوم عراق گسترش یافته، طریق معتبری نزد اهل سنت محسوب نمی‌شود. لذا این روایت را نمی‌توان به عنوان مبنای محکمی برای اثبات اهمیت حیاتی دانش ناسخ و منسوخ و وقوع گسترده آن در قرآن کریم در نظر گرفت.

واژه‌های کلیدی: نسخ، قرآن، امام علی (ع)، تحلیل اسناد-متن، حلقه مشترک حدیثی.

مقدمه و طرح مسئله

موضوع «نسخ آیات قرآن کریم» یکی از موضوعات پرچالش در حوزه مطالعات قرآنی است. این موضوع از همان سده‌های نخست هجری محل تضارب آراء اندیشمندان جهان اسلام بوده است و موافقان و مخالفان زیادی درباره آن اظهار نظر کرده‌اند. البته طرفداران نظریه «نسخ» در ادوار تاریخ بیش از مخالفان بوده است. حضور جدی گفتمان نسخ در محافل علمی صدر اسلام و تألیفات اختصاصی در این زمینه خود تأییدی بر این مطلب است.

نظریه «وقوع نسخ در قرآن»، قرن‌ها بدون رقیب و به عنوان دیدگاه حاکم و مقبول رواج داشته است. علاوه بر تألیفاتی که به موضوع نسخ در قرآن کریم اختصاص دارد، مقالات متعددی نیز توسط قرآن‌پژوهان معاصر درباره موضوع نسخ به چاپ رسیده است؛ از جمله: مقاله «معناشناسی نسخ تدریجی، مشروط و تمهیدی از منظر آیت الله معرفت رحمه

الله تعالی» (احمدی نژاد، حسینی زاده و ابوترابی، ۱۳۹۷ش، صص ۱۳۹-۱۰۷)؛ مقاله «ارزیابی نظریه وقوع نسخ در قرآن کریم» (اخوان مقدم و طهماسبی بلداجی ۱۳۹۴ش، صص ۲۵-۱) مقاله «نقد و بررسی نظریه نسخ تلاوت در قرآن» (مولائی نیا، ۱۳۸۷ش، صص ۳۴-۳)، کتاب «نسخ در قرآن: نقد و بررسی اندیشه انکار نسخ در قرآن» (حسینی زاده، ۱۳۹۱ش)، و دهها کتاب و مقاله دیگر.

وجود روایات متعدد، تألیفات انبوه و طرفداران پر تعداد و سنتی نظریه نسخ، ممکن است هر پژوهشگری را از تحقیق در اصالت و صحت این روایات منصرف سازد. با این وجود بوده‌اند قرآن‌پژوهانی در گذشته و به ویژه در دوران معاصر که نسبت به این نگاه سنتی تشکیکاتی وارد نموده‌اند. مانند آیت‌الله خویی که در تفسیر خود «البیان فی تفسیر القرآن» (۱۴۳۰ق) دامنه نسخ را بسیار تنگ دانسته و وقوع این پدیده را تنها در یک آیه از آیات ادعا شده پذیرفت. پژوهش حاضر نیز هدفی مشابه را پیجویی می‌نماید.

این مقاله در صدد است که با بررسی روایتی منسوب به امام علی (ع) در منابع اهل سنت که یکی از شواهد بسیار مهم در جایگاه مبحث ناسخ و منسوخ به شمار می‌رود، بر اهمیت بازنگری در مبانی نقلی نظریه وقوع نسخ در قرآن، تأکید کند. مضمون این روایت حاکی از آن است که امام علی (ع) در برخورد با قصه پردازی که از ناسخ و منسوخ قرآن آگاهی نداشته، فرموده‌اند: «هَلْکَت و اَهْلَکَت». اصالت روایت مورد اشاره، که مهم‌ترین و کانونی‌ترین روایتی است که طرفداران نظریه نسخ با استناد به آن، بر اهمیت حیاتی شناخت ناسخ از منسوخ تأکید دارند، تاکنون در هیچ اثر تحقیقی، مورد بررسی قرار نگرفته است. لذا مسئله اصلی این پژوهش، اصالت سنجی این روایت در سده نخست هجری تعیین شده است.

این پژوهش بر اساس تحلیل اسناد - متن و شناسایی حلقه مشترک که در تاریخ‌گذاری روایات کاربرد دارد و در پژوهش‌های اخیر خاورشناسان و حدیث‌پژوهان اسلامی رواج یافته، به تعیین تقریبی زمان، مکان، پدیدآورنده و سیر تغییرات این روایت در بستر تاریخ اقدام نموده است.

به عنوان پیشینه روشی این پژوهش می‌توان به آثاری چون «روش تاریخ‌گذاری اسناد- متن با توجه به حلقه مشترک؛ پژوهش موردی: روایات آخرالزمان» (گور که، ۱۳۹۷ش) و «تاریخ‌گذاری احادیث بر اساس روش ترکیبی تحلیل اسناد- متن در مطالعات اسلامی خاورشناسان» (نیل‌ساز، ۱۳۹۰ش) اشاره کرد.

فرایند پژوهش در مقاله حاضر بدین صورت بوده که ابتدا تمامی نقل‌های روایت در منابع مختلف پی‌جویی شده، سپس با تشکیل شبکه اسنادی، نحوه دستیابی مؤلفان به روایت و حلقه مشترک اصلی آن شناسایی گردیده و سرانجام، تغییرات صورت گرفته در متن روایت تا بازه زمانی پایان قرن ششم هجری مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. تحلیل شبکه اسناد و تعریف اصطلاح حلقه مشترک

برخی از حدیث‌پژوهان معاصر غربی با نگاهی شکاکانه به متون اسلامی بر این باورند که اغلب روایات صدر اسلام، صرفاً بازتاب دغدغه‌های علمی نسل‌های متأخر است. کسانی چون گلدتسیهر، یوزف ساخت، جان ونزبرو، پاتریشیا کرونه و مایکل کوک را می‌توان در این گروه دسته‌بندی کرد. گروهی دیگر از خاورشناسان از جمله خویترینبل، هارالد موتسکی، گریگور شولر و ... علیرغم توجه به تغییرات تدریجی روایات در طول سال‌های مختلف، استفاده از منابع اسلامی را در تحلیل تاریخی روایات معتبر می‌دانند و بیشتر به جنبه تاریخی حدیث توجه دارند و آن را منبعی برای بازسازی تاریخ اسلام به شمار می‌آورند (گور که، ۱۳۹۷ش، ص ۲۱۸؛ فقهی زاده و شفیعی، ۱۳۹۴ش، ص ۸).

در این دست از تحقیقات، روش‌های آزمایش‌شده بر مصادیق مختلف روایات اسلامی به چهار شکل صورت گرفته است: تاریخ‌گذاری متن گرا، منبع گرا، سند گرا و تحلیل (تاریخ‌گذاری) اسناد- متن. شیوه اخیر پس از اثبات ناکارآمدی و شکست تحلیلی شیوه‌های پیش‌گفته جای خود را به عنوان روشی قابل اعتمادتر در تاریخ‌گذاری روایات و متون اسلامی باز کرد.

این شیوه از تاریخ گذاری، برخلاف دیدگاه انکار گرایانه و شکاکانه گروه نخست، اصراری بر جعل معرفی کردن مؤلفان و گرد آورندگان روایات ندارد؛ بلکه معتقد است هر روایتی این قابلیت را دارد که از زمان حیات اولین راوی تا هنگام درج آن در منبع مکتوب، مورد تحلیل تاریخی واقع گردد و تغییرات متنی و سندی آن، در این بازه زمانی مورد کنکاش و موشکافی قرار گیرد تا از این طریق به زمان تقریبی پیدایش متن اصیل دست یافت.

ناگفته نماند که برخی از شیوه های نقد روایات و اعتبارسنجی آنها، از دیرباز دغدغه عالمان حوزه علوم حدیث بوده و با تاریخ حدیث پیوند خورده است. برای محدثان و حدیث شناسان، همواره این سوال مهم مطرح بوده که در احادیث متشکل از سند و متن، کدام یک در احراز وثاقت و اعتبار روایت اهمیت بیشتری دارد؟ در این زمینه رویکرد سنتی و کلاسیک توجه خود را معطوف ارزیابی سند می کرد و تا یک روایت از نظر سندی مورد تأیید واقع نمی شد، معمولاً به دایره نقد متن راه نمی یافت و اگر سند یک روایت که به مثابه شناسنامه و هویت آن محسوب می شد، مورد تردید قرار می گرفت، هرگز ناقد حدیث، خود را درگیر نقد متن نمی کرد (پاکتچی، ۱۳۹۷ش، ص ۱۴۰).

با ورود تحقیقات خاورشناسان به حوزه مطالعات حدیثی، این نگاه کلاسیک و جزم نگر جای خود را به نگاه سیال و پیچیده ی تاریخی نگری داد که هدف آن از تحلیل روایات، کشف نظرات فقهی، کلامی، اخلاقی و حتی کشف وثاقت و اعتبار آنها نیست، بلکه روایات را منبعی برای بازسازی تاریخ اسلام به شمار می آورد. روش تحلیل اسناد-متن بر پایه این هدف به دنبال کشف هسته اولیه روایت در محدوده زمانی خاصی می باشد.

در این روش تغییرات روایت از راوی نخست تا زمان درج آن در منابع متعدد مکتوب، بررسی و زمان تقریبی پیدایی روایت تعیین می گردد. تغییراتی همچون تبدیل، شرح و بسط، تبویب در ذیل موضوعی خاص، جعل، إدراج و ... در حوزه متن، و تعلق راویان به منطقه یا جریان خاص حدیثی، حلقه مشترک اصلی و فرعی و ... در حوزه سند مورد توجه قرار می گیرد.

۱-۱. حلقه مشترک

از زمانی که یوزف شاخت^۱ برای اولین بار از پدیده حلقه مشترک در اسانید روایات رونمایی کرد تاکنون تعاریف گوناگونی از حلقه مشترک ارائه شده است. خویتر بُنبُل^۲ (م ۲۰۱۰م) خاورشناس هلندی و از پیروان مکتب شاخت در تعریف حلقه مشترک می گوید: «حلقه مشترک راویی است که حدیثی را از یک مرجع شنیده و برای تعدادی از شاگردان نقل می کند و بیشتر آنان نیز به نوبه خود برای دو یا چند شاگرد خود روایت می کنند» (به نقل از: آقایی، ۱۳۸۵ش، ص ۱۴۹).

درباره اینکه حلقه مشترک چه نقشی در روایت دارد سه برداشت متفاوت وجود دارد: یکی آنکه او نخستین جامعی است که حدیث را به صورت سازمان یافته منتشر کرده است، در این مورد حدیث مورد بحث کهن تر از حلقه مشترک خواهد بود. در برداشت دوم حلقه مشترک جاعل حدیث است که برای آن سندی جعل کرده و آن را به گذشته های دورتر و حتی گاهی به پیامبر (ص) رسانده است. فرض آخر آن که حلقه مشترک مرجعی است که راوی متأخری حدیث را به او منتسب کرده و اعتبار او به قدری بوده که راویان بعدی را نیز واداشته تا حدیث را به او نسبت دهند. در این مورد حلقه مشترک تأثیری بر روایت نداشته است (گورکه، ۱۳۹۷ش، ص ۲۲۸).

پذیرش هریک از تفسیرهای فوق نسبت به حلقه مشترک راه را برای برداشت های گوناگون از این پدیده باز خواهد گذاشت، به طوری که می تواند سرنوشت یک روایت را کاملاً دگرگون سازد. بر این اساس روایت ممکن است کهن تر از حلقه مشترک یا معاصر با حلقه مشترک و یا متأخر از آن باشد (همان).

اکنون باز گردیم به روایت مورد استناد طرفداران نسخ که همواره بدان تمسک جسته و بر اساس آن شناخت ناسخ و منسوخ را امری حیاتی قلمداد نموده اند.

۱. Joseph Schacht

۲. Gautier Juynboll

۲. سیر تطور روایت در گذر زمان

این روایت تا اواخر قرن ۶ هجری، یعنی تا زمان تألیف کتاب نواسخ القرآن ابن جوزی (م ۵۹۷ق) در ۱۵ منبع از مصادر اولیه اهل سنت وجود داشته است. این به غیر از جوامع روایی و تفاسیری است که روایت را مرسلأ از ابو عبد الرحمن سلمی از حضرت علی (ع) روایت نموده‌اند. منابعی که روایت مزبور را گزارش نموده‌اند به ترتیب زمانی سال وفات مؤلف عبارتند از: الجامع ابن وهب مصری (م ۱۹۷ق)، مصنف عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ق)، الناسخ و المنسوخ ابو عبید قاسم بن سلّام (م ۲۲۴ق)، العلم ابو خیشمه (م ۲۳۴ق)، مصنف ابن ابی شیبّه (م ۲۳۵ق)، فهم القرآن حارث محاسبی (م ۲۴۳ق)، الناسخ و المنسوخ ابو جعفر نحّاس (م ۳۳۸ق)، المعجم الکبیر طبرانی (م ۳۶۰ق)، المعجم ابن مقرئ (م ۳۸۱ق)، الناسخ و المنسوخ هبة الله ابن سلامه (م ۴۱۰ق)، تاریخ اصفهان ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق)، الناسخ و المنسوخ ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ق)، السنن الکبری بیهقی (م ۴۵۸ق)، النقیه و المتفقہ خطیب بغدادی (م ۴۶۳ق) و نواسخ القرآن ابن جوزی (م ۵۹۷ق).

انتخاب منابع نقل روایت در بازه زمانی فوق‌الذکر بدین دلیل است که ابن وهب (م ۱۹۷ق) اولین و ناقص‌ترین گزارش را ارائه می‌دهد و ابن جوزی (م ۵۹۷ق) کامل‌ترین و متنوع‌ترین سندها و متون را به دست می‌دهد به طوری که منابع پس از وی، نکته تازه‌ای بر این گزارش نیفزوده‌اند. لذا اتفاقات مهم برای این روایت، در این بازه زمانی رخ داده است.

۲-۱. گزارش‌های اولیه و ناقص روایت

برای اولین بار در اواخر قرن دوم هجری، ابن وهب (م ۱۹۷ق) محدث و فقیه مصری در ذیل عنوان «فی الجلوس الی القاص» به دو روایتی اشاره می‌کند که در منابع بعدی به هم پیوند خورده و با تغییراتی در متن به یک روایت تبدیل شده است. در روایت اول ابن وهب به سند خویش از امام علی (ع) چنین روایت می‌کند که حضرت فرمود: «مَنْ لَمْ يَعْلَمْ مَنْسُوحَ الْقُرْآنِ فَلَا يُقْضَىٰ عَلَيَّ النَّاسِ».

روایت دوم را نیز به نقل از استادش ابن لهیعه از بکر بن سواده (م ۱۲۸ق) چنین روایت می‌کند که: «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ، فَإِذَا بِرَجُلٍ يَفْضُ إِلَّا أَنَّ هَذَا يَقُولُ اعْرِفُونِي فَأَعْرِفُوهُ». (ابن وهب، ۱۴۱۶ق، ص ۶۶۳).

دو گزارش ناقص ابن وهب، کمی بعد توسط عبدالرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱ق) راوی پرکار یمنی تکمیل تر شده است و او از قول معمر بن راشد می‌گوید: «بلغني أَنَّ عَلِيًّا مَرَّ بِقَاصٍ فَقَالَ: أَتَعْرِفُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنَسُوخِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: هَلَكْتَ وَأَهْلَكَتَ. قَالَ [مَعْمَرٌ] وَ مَرَّ بِآخَرَ قَالَ: مَا كُنَيْتُكَ؟ قَالَ: أَبُو يَحْيَى. قَالَ: بَلْ أَنْتَ أَبُو اعْرِفُونِي» (عبد الرزاق صنعانی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۲۰، ح ۵۴۰۷).

پیش از ورود به تطورات بعدی روایت، شایسته است که فردی که در روایت، مورد خطاب امام قرار گرفته معرفی شود. در اولین گزارش از این ماجرا که توسط ابن وهب مصری (م ۱۹۷ق) به ثبت رسیده است (ابن وهب، همان) و نیز در آثار مؤلفان عراقی تا قرن پنجم هجری، هیچ اطلاعی از نام و کنیه فرد مذکور وجود ندارد و همگی از وی با عنوان «قاص» = قصه پرداز» یاد نموده‌اند. در یکی از دو گزارش عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ق)، فرد قصه پرداز خود را با کنیه ابویحیی به حضرت علی (ع) معرفی می‌کند (عبدالرزاق صنعانی، همان).

ابویحیی که در گزارش عبدالرزاق بدان اشاره شده بود این بار توسط ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ق) مورد توجه قرار می‌گیرد. وی ماجرای دیدار سعید بن ابی الحسن بصری با فردی به نام ابویحیی المعرف / المعروف را گزارش نموده است (ابن حزم اندلسی، ۱۴۰۶ق، ص ۵). ابن جوزی (م ۵۹۷ق) همچون ابن حزم در چند گزارش به ماجرای دیدار سعید بن ابی الحسن بصری با فردی به نام ابویحیی المعرف می‌پردازد (ابن جوزی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۵۲).

یکی از کامل‌ترین گزارش‌ها درباره این فرد که البته مورد استقبال واقع نشد، گزارش ابن سلامه بغدادی (م ۴۱۰ق) می‌باشد. وی نام قصه‌پرداز را عبدالرحمن بن دأب دانسته و او را از هواخواهان ابوموسی اشعری معرفی می‌کند که به علت در آمیختن امر با نهی و مباح با حرام مورد عتاب حضرت (ع) واقع شد.

ابویحیی مُعَرَّبِ اَعْرَج، کنیه و لقب فردی است به نام مِصْدَع (بخاری، بی تا، ج ۸، ص ۶۵؛ احمد بن حنبل، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲) یا زیاد (یحیی بن معین، بی تا، ص ۲۴) که جز بخاری، دیگر محدثان اهل سنت روایاتی از وی نقل نموده‌اند (العینی، بی تا، ج ۵، ص ۴۷). وی مولای معاذ بن عفرأ انصاری یا عبدالله بن عمرو بن عاص بود (ابن سعد، ۱۹۶۸م، ج ۵، ص ۴۷۷). گویند بشر بن مروان یا حجاج، عرقوب یا همان رگ پشت پایش (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۶۴) را به خاطر محبتش به علی (ع) قطع نمود و به همین دلیل، وی به مُعَرَّب مشهور شده است (العجلی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۸۰). گزارش‌های رجال شناختی متقدم جزئیات بیشتری از زمان حیات و مرگ ابویحیی ارائه نکرده‌اند. گویا گزارش ابن حزم و ابن جوزی زمینه مساعدی را فراهم نمود تا برخی از رجال‌شناسان متأخر اهل سنت در معرفی وی ماجرای قصه‌پردازی وی در مسجد کوفه و برخورد حضرت علی (ع) را نقل کنند (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ مغلطای بن قلیج بکجری، ۱۴۲۲ق، ج ۱۱، ص ۲۱۰).

درج نام ابویحیی در عداد ضعیفاء توسط عُقَیْلِی و ابن عُدَی (عقیلی، بی تا، ج ۸، ص ۴۸۴؛ ابن عدی، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۴۶۸) و قول ابن حبان که می‌گوید:

«ابویحیی اعرج که کوفیون از وی روایت می‌کنند، روایاتش مخالف روایات «أثبات» است و همواره زیاداتی بر نقل ثقات در روایات وی دیده می‌شود؛ لذا باید آنچه را که وی به نقل آن تفرّد دارد کنار گذاشت» (مغلطای بن قلیج بکجری، همان).

روایت فوق حکایت از آن دارد که نمی‌توان به متفردات وی اعتماد نمود. از این رو ابن حجر پس از نقل روایتی که ابویحیی در سند آن وجود دارد می‌گوید: «وَبَيِّ إِسْنَادِهِ أَبُو يَحْيَى الْمُعَرَّبُ وَهُوَ ضَعِيفٌ» (ابن حجر، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۲۳).

اینکه ابویحیی معرب تمایلات شیعی داشته و بدین سبب عرقوبش توسط حجاج یا بشر بن مروان قطع شده از برخی گزارش‌های سابق الذکر به دست می‌آید؛ لذا برخی از حدیث‌پژوهان معاصر شیعه «اعرفونی» را تصحیف «عرقبونی» دانسته و چنین استظهار

نموده‌اند که حضرت علی (ع) از سرنوشت ابویحیی خبر داده که روزی فرا می‌رسد که در قبال دست برداشتن از محبت من خواهی گفت «عرقبونی» و دشمنان نیز عرقوبت را خواهند برید (حسینی جلالی، ۱۳۷۸ش، ص ۵۴)؛ اما نوع برخورد حضرت علی (ع) با وی - اگر ماجرای قصه‌پردازی وی در مسجد کوفه را صحیح بدانیم - که گوش او را پیچاند و از مسجد اخراج نمود (ابن سلامه، همان، ص ۱۸ و ۱۹) و نیز برخی از روایت‌هایی که در منابع حدیثی اهل سنت بدو منتسب است با این حقیقت همخوانی ندارد.

۲-۲. قرن سوم نقطه عطفی در انتشار روایت

پس از عبدالرزاق، ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴ق) قرآن پژوه و زبان‌شناس معروف ساکن بغداد در قرن سوم هجری، با تألیف کتابی مستقل در موضوع نسخ، این روایت را با سندی متصل وارد حوزه حدیثی فعال بغداد نمود. این در حالی است که پیش از وی دو کتاب اختصاصی در حوزه نسخ، تألیف قتاده (م ۱۱۷ق) و ابن شهاب زهری (م ۱۲۴ق) اشاره‌ای به این روایت نکرده‌اند:

«أبو عبید القاسم بن سلام ... عن أبي عبد الرحمن السلمي: أن علي بن أبي طالب رضي الله عنه مرَّ بقاصٍ يُفصُّ، فقال: «هل علمت النَّاسِخَ و المنسوخَ؟ قال: لا. قال: هلكت وأهلكت» (أبو عبید قاسم بن سلام، ۱۴۱۸ق، ص ۳).

ابو عبید، عیناً همین ماجرا را با سند متصل دیگری از ابن عباس روایت می‌کند (همان). ورود این روایت به حوزه حدیثی بغداد که در قرن سوم هجری مرحله نضج و شکوفایی خود را طی می‌کرد فضای گفتمانی مطالعات قرآنی در حوزه نسخ را که شدیداً فعال و نیازمند تأیید و حمایت از سوی مسلمانان صدر اسلام به ویژه صحابه بود، به سمت توسعه و تکثیر روایاتی از این دست پیش برد. از این رو همزمان با ابو عبید، دیگر نویسندگان بغدادی همچون ابوخیثمه (م ۲۳۴ق)، ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ق) و سپس حارث محاسبی (م ۲۴۳ق) نقش به‌سزایی در گسترش این روایت داشتند.

نقل مسند ابو عبید که پس از اشتراک در ابو حصین (م ۱۲۷ق) به واسطه ابو عبدالرحمن سلمی (م ۷۰ق) از علی (ع) روایت می شود، نقطه عطفی در انتشار این روایت در آثار پس از وی به حساب می آید، و تمامی نویسندگانی که این روایت را در کتاب های خویش ثبت نموده اند، خواه سند خویش را ارائه داده باشند و خواه مرسلأ از ابو عبدالرحمن سلمی روایت کرده باشند، همگی تقریباً متن یکسانی را گزارش می کنند.

۲-۳. پختگی و فربگی متن روایت

یک قرن بعد از ابو عبید، ابو جعفر نحاس (م ۳۳۸ق) نحوی و لغت شناس معروف مصری که نزد اساتید و علمای بغداد شاگردی نموده بود با ارائه ۵ طریق از این روایت نقش بسزایی در سند گستره آن ایفا می کند. از این پنج طریق، دو مورد همچون طریق ابو عبید در ابو حصین به اشتراک رسیده، به واسطه ابو عبدالرحمن سلمی از علی (ع) روایت می شود. دو طریق دیگر که ویژه نحاس می باشد پس از اشتراک در عطاء بن سائب (م ۱۳۶ق) به واسطه ابوالبختری (م ۸۳ق) از علی (ع) روایت می شود.

«عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ، قَالَ: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْمَسْجِدَ
فَإِذَا رَجُلٌ يُحَوِّفُ النَّاسَ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: رَجُلٌ يُدَكِّرُ النَّاسَ، فَقَالَ:
كَيْسَ بَرَجُلٍ يُدَكِّرُ النَّاسَ وَلَكِنَّهُ يُقُولُ: أَنَا فُلَانٌ أَيْنَ فُلَانٍ فَاغْرِفُونِي، فَأَرْسَلَ
إِلَيْهِ أُنْعَرِفُ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ؟ فَقَالَ: لَا قَالَ: فَاخْرُجْ مِنْ مَسْجِدِنَا وَلَا
تُدَكِّرْ فِيهِ» (ابو جعفر نحاس، ۱۴۰۸ق، ص ۴۷).

ابوالبختری گوید: روزی علی بن ابی طالب (ع) وارد مسجد [کوفه] شد، فردی را دید که مردم را انداز می کرد. حضرت فرمود: این شخص کیست؟ گفتند: شخصی است که مردم را موعظه می کند. حضرت فرمود: هدف وی موعظه نیست بلکه به مردم می گوید من شخص مهمی هستم مرا بشناسید. فرمود: از او سوال کنید که آیا ناسخ از منسوخ باز می شناسد؟ گفت: خیر. حضرت فرمود: از مسجد ما بیرون شو و مردم را موعظه نکن.

طریق باقیمانده نحاس همچون یکی از طرق ابو عبید پس از اشتراک در سلمه بن نبیط اشجعی با واسطه ضحاک بن مزاحم (م حدود ۱۰۲ق) از ابن عباس روایت شده است. روایت اخیر اگرچه با اقبال چندانی مواجه نشده، اما کمی پس از نحاس، توسط طبرانی (م ۳۶۰ق) به مجموعه روایی کبیر وی یعنی المعجم الکبیر راه می‌یابد. جالب اینکه طبرانی بدون اشاره به روایت منسوب به حضرت علی (ع)، برخورد ابن عباس با قصه پردازی را مطرح می‌کند که به خاطر عدم آگاهی از ناسخ و منسوخ از سوی ابن عباس با عبارت «هلکت و أهلکت» مورد خطاب قرار می‌گیرد (طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۰، ص ۲۵۹، ح ۱۰۶۰۳). سیر تاریخی نقل روایت فوق ما را به ابن مقرئ (م ۳۸۱ق) محدث اصفهانی می‌رساند که برای کسب علم رنج سفرهای طولانی به شام و مصر و عراق را بر خود هموار نمود. وی همچون سایر مؤلفان عراقی با سندی متصل به ابو حصین (راوی مشترک) ← ابو عبدالرحمن سلمی ← علی (ع)، به گزارش این واقعه می‌پردازد.

در اوایل قرن ۵ هجری هبه الله بن سلامه (م ۴۱۰ق) کتاب الناسخ و المنسوخ را تحریر می‌کند. گزارش مرسل وی که با عبارت «قد روی عن امیرالمؤمنین علی (ع)» شروع می‌شود حاوی نکات تازه‌ای در این خصوص است که حکایت از پختگی تدریجی متن و فرجه شدن آن دارد. نام قصه پردازی که پیش از این مجهول بود و تنها عبدالرزاق از او با کنیه ابویحیی یاد کرده بود در این گزارش، عبدالرحمن بن دأب و از ارادتمندان ابوموسی اشعری معرفی می‌شود که در مسجد و در میان حلقه‌ای از مردم به تدریس نشسته بود؛ اما امر و نهی و مباح و محذور را در هم می‌آمیخت؛ از این رو حضرت علی (ع) از او درباره ناسخ و منسوخ پرسید و چون نمی‌دانست حضرت فرمود: «هلکت و أهلکت».

ابن سلامه می‌افزاید:

«علی (ع) از نام قصه پرداز پرسید، گفت: ابویحیی. حضرت فرمود:

تو «ابو عرفونی» هستی. لذا گوش وی را پیچاند و فرمود: دوباره در

این مسجد قصه نگو!» (ابن سلامه بغدادی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۸-۱۹).

ابن سلامه با هوشیاری به همانندی این ماجرا در خصوص ابن عباس و ابن عمر هم اشاره می‌کند و برداشت حدیفه بن یمان از این ماجرا را گوشزد می‌سازد که:

«جز این سه نفر کسی را نشاید که برای مردم قصه بگویند: امیر، مأمور، و یا کسی که ناسخ را از منسوخ باز می‌شناسد، نفر چهارم یا متکلف است یا احمق» (همان، ص ۱۹).

۲-۴. توسعه طرق و خوانش‌های متفاوت از روایت

ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ق) دیگر اندیشمند قرن ۵ هجری با سه طریق مرسل به گزارش این واقعه می‌پردازد. روایت ابو عبدالرحمن سلمی از علی (ع) و عیناً همان روایت از ابن عباس بی‌کم و کاست همان گزارش‌های منابع پیشین است. با این تفاوت که «قاضی = قاضی» جایگزین «قاص» = قصه‌پرداز» شده است، گویا ابن حزم بر این امر واقف بوده که شناخت ناسخ و منسوخ بیش از آن که در «قصه‌پردازی» حائز اهمیت باشد، در امر «قضاوت» مهم و تأثیرگذار است. البته این خوانش در قرن پنجم هجری طرفداران دیگری نیز داشته است؛ چرا که بیهقی (م ۴۵۸ق) صریح‌تر از ابن حزم روایت ابو عبدالرحمن سلمی را به گونه‌ای مسند ذیل باب «إِثْمٌ مِّنْ أَفْتَىٰ أَوْ قَضَىٰ بَجَهْلٍ» طبقه‌بندی نموده است (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰، ص ۲۰۰). همین برداشت به اکثر منابع شیعی راه یافته است؛ هرچند این خوانش دیری نپایید و یک قرن بعد، توسط حدیث‌پژوه فعال قرن ششم هجری ابوالفرج ابن جوزی (م ۵۹۷ق) اصلاح شد.

طریق منفرد و گزارش ناقص ابن وهب مصری (م ۱۹۷ق) اکنون در قرن ششم هجری با ۸ طریق و چند متن متنوع به ابن جوزی، نقاد زبردست حدیث اهل سنت رسیده است. از میان این ۸ طریق دو مورد، همچون طرق پیش گفته پس از اشتراک در ابو حصین به ابو عبدالرحمن سلمی و سپس به علی (ع) می‌رسد.

طریق دیگری که به علی (ع) می‌رسد پس از اشتراک در عطاء بن سائب از ابوالبختری روایت می‌شود. همان طریقی که پیش از این در اختیار نحاس (م ۳۳۸ق) بود. طریق باقی مانده دیگر همچون یکی از طرق ابوعمید و نحاس به ابن عباس منتهی می‌شود. در کنار این طرق معهود سه طریق دیگر به ماجرای ملاقات سعید بن ابی‌الحسن بصری (م حدود ۱۰۰ق) با قصه‌پردازی اشاره دارد که پیش از این عبدالرزاق و به تبع وی سایر منابع، او را ابویحیی و ابن سلامه با نام عبدالرحمن بن دأب از وی یاد نموده بود. آنچه در گزارش ابن جوزی و پیش از وی ابن حزم اندلسی تازگی دارد ظهور شخصیت اصلی ماجرا، یعنی ابویحیی قصه‌پرداز به عنوان نقش فعال و متکلم صحنه می‌باشد که طی ملاقات سعید بن ابی‌الحسن برادر حسن بصری با وی، ابویحیی خود را همان شخصی معرفی می‌کند که به خاطر قصه‌گویی در مسجد و عدم آگاهی از ناسخ و منسوخ مورد عتاب حضرت علی (ع) واقع می‌شود و پس از اینکه حضرت او را «ابو اعرفونی» معرفی می‌کند دستور به اخراج او از مسجد می‌دهد.

گزارش ابن حزم از این ماجرا چنین است:

«عن سعید بن ابی‌الحسن أنه لقي أبا يحيى المَعْرِفَ فقال له: «أعرفوني
أعرفوني يا سعيد» أتني أنا هو. قال: ما عرفت أنك هو. قال: فإني أنا هو
مَرَّ بي علي رضي الله عنه وأنا أفض بالكوفة فقال لي: من أنت؟ قلت:
أنا أبو يحيى. فقال: لست بأبي يحيى ولكنك تقول: أعرفوني أعرفوني. ثم
قال: هل علمت بالناسخ من المنسوخ؟ قلت: لا. قال: هلكت وأهلكت.
فما عدت بعد ذلك أفض على أحد. أنافعك ذلك يا سعيد؟!» (ابن
حزم اندلسی، ۱۴۰۶ق، ص ۶).

سعید بن ابی‌الحسن، ابویحیی معرف را دید که به وی گفت: «اعرفونی اعرفونی یا سعید!» من همان شخصم. سعید گفت: نمی‌دانستم که تو آن شخص باشی. ابویحیی گفت: من همان کسی هستم که علی (ع) بر من گذشت در حالیکه در کوفه قضاوت می‌کردم. حضرت فرمود: کیستی؟ گفتم: ابویحیی. فرمود: تو ابویحیی نیستی، تو می‌گویی «اعرفونی

إعرفونی: مرا بشنا سید مرا بشنا سید». آیا ناسخ از منسوخ باز می شناسی؟ گفتم: نه. فرمود: «هلکت و أهلکت: خود و دیگران را هلاک نموده‌ای». پس از آن دیگر برای احدی قضاوت نکردم. ای سعید، آیا این برایت مفید بود؟

البته گزارش ابن جوزی با کمی اختلاف چنین است:

«أَنَّ سَعِيدَ بْنَ أَبِي الْحَسَنِ لَقِيَ (أَبَا يَحْيَى) فَقَالَ: يَا أَبَا يَحْيَى: مَنْ الَّذِي قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْرِضْ لِي اعْرِضْ لِي؟ فَقَالَ إِنِّي أَظُنُّكَ عَرَفْتَ أَنِّي أَنَا هُوَ، قَالَ: مَا عَرَفْتُ أَنَّكَ هُوَ، قَالَ: فَلَيْتَ أَنَا هُوَ، مَرَّ بِي وَأَنَا أَقْصُ بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ فَعُلْتُ أَنَا أَبُو يَحْيَى...» (ابن جوزی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۵۲).

۳. تحلیل متن

مروری بر متن روایت از زمان پیدایی آن در اولین مجموعه روایی، یعنی الجامع ابن وهب (م ۱۹۷ق) تا پایان قرن ۶ هجری که به دست ابن جوزی می رسد و تحلیل متون مشابه، ما را در فهم بهتر این متن و اصالت سنجی آن یاری خواهد نمود. پیش از آن که ابن وهب مصری (م ۱۹۷ق) چنین گزارشی را ارائه نماید، قتاده (م ۱۱۷ق) و ابن شهاب زهري (م ۱۲۴ق) هر یک تألیفی اختصاصی در حوزه نسخ فراهم آورده بودند، با این وجود هیچ یک به این روایت اشاره نکرده اند. گزارش ابن وهب مصری به عنوان اولین کسی که این روایت را به نقل از علی (ع) در کتاب الجامع خویش ثبت نموده، چنین است:

«أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، خَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ، فَإِذَا بِرَجُلٍ يُقْصُ إِلَّا أَنَّ هَذَا يُقُولُ اعْرِضْ لِي فَاعْرِضْ لِي». (ابن وهب، ۱۴۱۶ق، ص ۶۶۳).

البته طبرانی شبیه همین واقعه را در برخورد ابن عمر با شخصی که در مسجد الحرام به قصه پردازی مشغول بود مطرح نموده است:

«عن يحيى البكاء: قال رأى ابن عمر قاصاً يقصُّ في المسجد الحرام ومعه
إبن كُله فقال له إبنه: أي شيء يقول هذا؟ قال: هذا يقول إعرفوني
إعرفوني» (طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۲۶۴).

در این دو گزارش هیچ اشاره‌ای به شناخت ناسخ و منسوخ نشده است؛ اما عبدالرزاق
صنعانی به عنوان دومین کسی که روایت را به علی (ع) نسبت می‌دهد، از استادش معمر بن
راشد و او با تردید و به شیوه بلاغ، این گونه به گزارش ماجرا می‌پردازد:

«بَلَعْنِي أَنْ عَلِيًّا، مَرَّ بِقَاصٍ، فَقَالَ: «أَتَعْرِفُ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ؟» قَالَ:
لَا. قَالَ: «هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ» قَالَ: وَ مَرَّ بِأَخْرَ قَالَ: «مَا كُنْتُمْ؟» قَالَ:
أَبُو يَحْيَى، قَالَ: «بَلْ أَنْتَ أَبُو أَعْرُفُونِي». (عبدالرزاق صنعانی، همان).

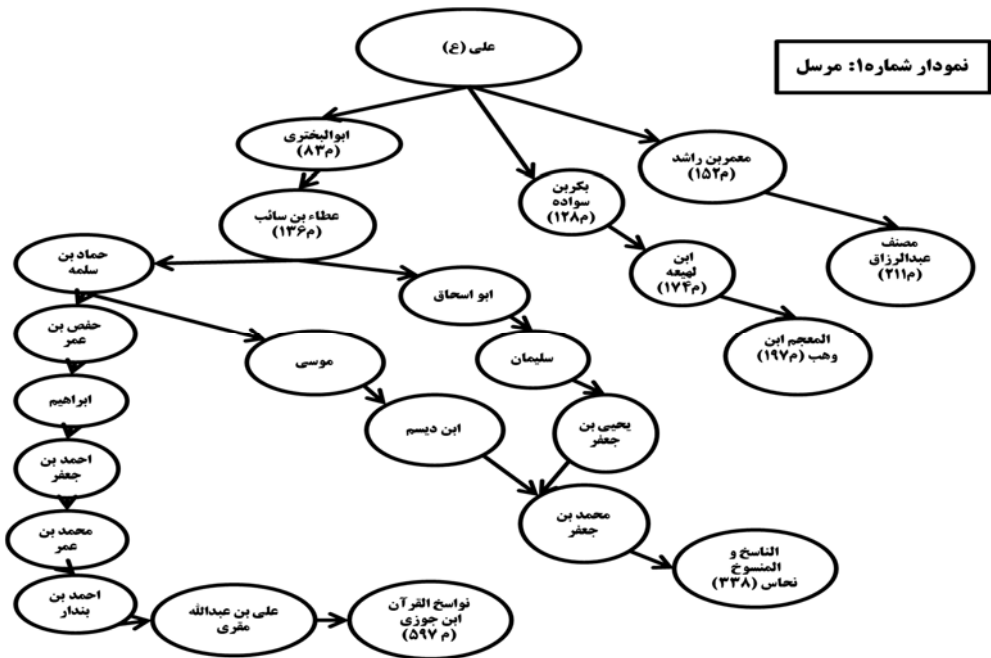
اگرچه عبدالرزاق برخورد حضرت علی (ع) را با دو فرد قصه‌پرداز مطرح می‌سازد که
به یکی از آنها که شناختی نسبت به ناسخ و منسوخ نداشت، فرمود: «هَلَكْتَ وَأَهْلَكْتَ» و در
برخورد با فرد دیگر که خود را ابویحیی معرفی می‌کند، می‌فرماید: تو «ابو أَعْرُفُونِي» هستی؛
اما در منابع پس از وی هر دو ماجرا در هم تلفیق شده و برای آن تأییداتی از ابویحیی اضافه
می‌گردد که پیش از این ذکر شد. تفکیک عبدالرزاق بین دو ماجرا می‌تواند راهگشای ما
در تحلیل‌های آتی باشد.

عیناً همین گزارش در خصوص ابن عباس نیز به ثبت رسیده است، یکسانی عبارات در
روایت منسوب به حضرت علی (ع) و روایت منسوب به ابن عباس به گونه‌ای است که نمی
توان آن را به دو حادثه مشابه در دو دوره زمانی مختلف نسبت داد.

آنچه که می‌تواند به عنوان کلیدواژه و نقطه پیوند گزارشات سه گانه فوق محسوب
شود عبارت «إعرفوني» در گزارش ابن وهب و طبرانی و «ابو اعرفونی» در گزارش عبدالرزاق
است. شباهت پس زمینه و متن هر سه گزارش علی‌رغم تفاوت روایت گران شاخص آن
(علی (ع)، ابن عباس و ابن عمر) ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که باید ماجرا را در یک
جا جستجو کرد و ناگزیر پای تحلیل اسناد به میان کشیده می‌شود که بدان خواهیم
پرداخت.

۴. تحلیل شبکه اسناد

پنج راوی ادعا نموده‌اند که این واقعه را دیده و خبر را از زبان علی (ع) شنیده‌اند. بکر بن سواده، معمر بن راشد، ابوالبختری، ابویحیی معرقب و ابو عبدالرحمن سلمی. بنا بر اطلاعات رجال شناختی، چهار طریق نخست مرسل می‌باشند؛ از این رو به جز راوی اخیر، هیچ یک نمی‌توانسته روایت را مستقیماً از حضرت علی (ع) شنیده باشد.



۴-۱. روایت بکر بن سواده

ابن وهب مصری به عنوان اولین کسی که این روایت را در کتاب خویش ثبت نموده، از محدثان مصر است. سندی که وی به دست می‌دهد با واسطه ابن لهیعہ ← بکر بن سواده ← علی (ع) نقل شده است.

بکر بن سواده بن ثمامه جذامی مِصْرِي، فقیه و مفتی دیار مصر بوده که در زمان خلافت هشام بن عبدالملک از دنیا رفته است (ابن یونس مصری، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۷۰).

تاریخ فوت بکر بن سواده به سال ۱۲۸ قمری امکان نقل مستقیم وی از علی (ع) را منتفی می‌سازد.

عبدالله بن لهیعه ابو عبدالرحمن مصری (م ۱۷۴ق) فقیه و قاضی ساکن مصر می‌باشد که ابن وهب را به بکر بن سواده متصل می‌کند. وی از نظر رجالی به تقلیب روایات مشهور بود، برای همین بخاری و ابن مدینی برای روایات وی اعتباری قائل نبودند (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۳۳۰). کتابهایش در حادثه آتش‌سوزی از بین رفت و چنان تلقین پذیر شده بود که اگر کسی روایتی جعل و بر او عرضه می‌کرد آن را می‌پذیرفت (همان). بنابراین روایت مزبور به نقل ابن وهب علاوه بر مرسل بودن، از ضعف راویان نیز رنج می‌برد.

۴-۲. روایت معمر بن راشد

عبدالرزاق صنعانی راوی پرکار حوزه حدیثی یمن و فردی شناخته شده در سنت حدیثی سنی و شیعی دومین نویسنده‌ای است که روایت فوق را در مصنف خویش ثبت نموده است. وی که متوفای سال ۲۱۱ قمری است، این روایت را به واسطه معمر بن راشد و او نیز به شیوه بلاغ از علی (ع) نقل نموده است. با توجه به فوت معمر به سال ۱۵۲ق از سال روایت وی کاملاً محرز است.

۴-۳. روایت ابوالبختری

نحاس (م ۳۳۸ق) با دو طریق و ابن جوزی (م ۵۹۷ق) با یک طریق به ابوالبختری وصل می‌شوند. این هر سه طریق پس از اشتراک در عطاء بن سائب (حلقه مشترک) به ابوالبختری می‌رسد و او از علی (ع) این ماجرا را گزارش نموده است.

سعید بن فیروز بن ابی عمران طائی معروف به ابوالبختری (م ۸۳ق) از تابعانی است که به تصریح رجال‌شناسان اهل سنت مرسل از علی (ع) روایت می‌نموده است (ابن حجر،

۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۴۵۹). به گفته ابن معین او هرگز از علی (ع) حدیثی نشنیده است (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۶۵).

عطاء بن سائب بن مالک ثقفی کوفی (م ۱۳۶ق) حلقه مشترک طرق پیش گفته و از مضمونان اصلی تحریف یا جعل روایت، از روایانی است که در سالهای پایانی عمرش دچار اختلاط شد. از این رو گفته‌اند: تنها روایات افرادی چون سفیان ثوری و شعبه که قبل از اختلاط از او سماع نموده‌اند قابل پذیرش است (مزّی، ۱۴۰۰ق، ج ۲۰، ص ۸۶). شعبه کتابت روایات عطاء از ابوالبختری را جایز نمی‌دانست (همان، ص ۹۲). ابن علیّه گوید: فقط یک لوح از عطاء نوشته بودم که آن را هم از بین بردم (ابن سعد، ۱۹۶۸م، ج ۶، ص ۳۳۸).

بنابراین طریق فوق علاوه بر ضعف ارسال از ضعف حلقه مشترک، یعنی عطاء بن سائب نیز رنج می‌برد که اعتماد بر آن را خدشه‌دار می‌سازد. در نتیجه هیچ کدام از روایان فوق‌الذکر یعنی بکر بن سواده، معمر بن راشد و ابوالبختری نمی‌توانسته‌اند مستقیماً شاهد ماجرا بوده و روایت را از زبان علی (ع) شنیده باشند.

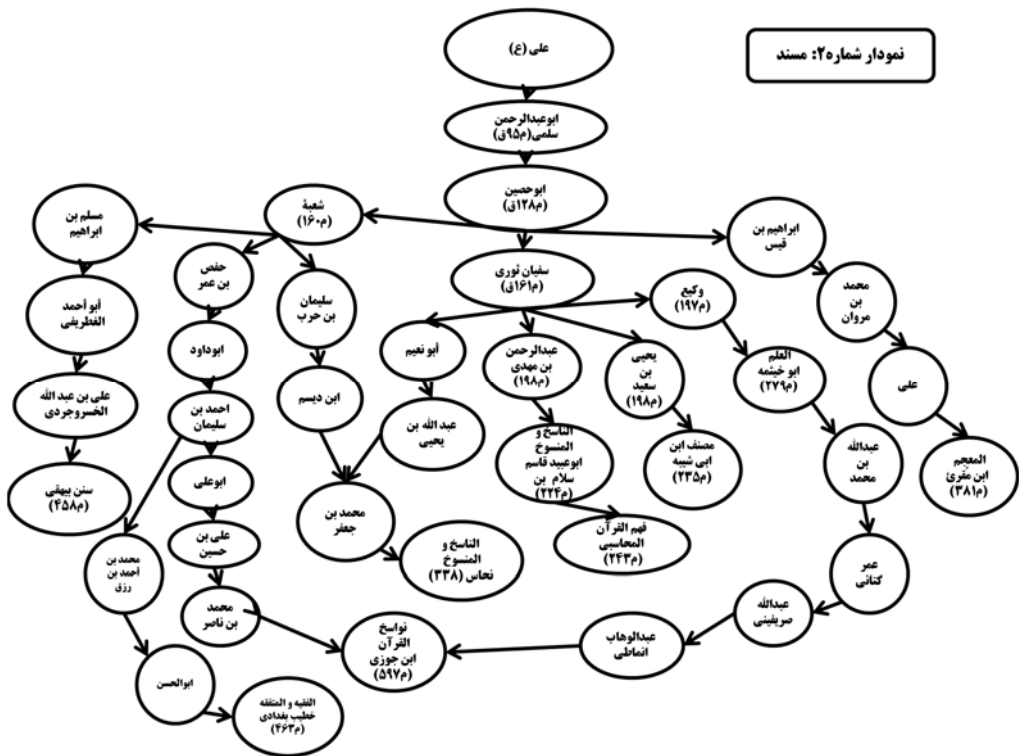
۴-۴. روایت ابوعبدالرحمن سلمی

۴-۴-۱. ابوعبدالرحمن سلمی

همان‌گونه که در نمودار شماره ۲ مشخص است بیشترین طرق این روایت به ابوعبدالرحمن سلمی منتهی می‌شود. عبدالله بن حبیب بن ربیعہ مکنی و ملقب به ابوعبدالرحمن سلمی (م ۹۴ق) از مشاهیر کوفی علوم قرائت و حدیث در صدر اسلام است که رجال شناسان اهل سنت عموماً وی را توثیق نموده و او را روایت‌کننده از عثمان، ابن مسعود، حضرت علی (ع) و ... دانسته‌اند (مزّی، همان، ج ۱۴، ص ۴۰۸).

وی اگرچه در شمار روایان از امیرالمومنین علی (ع) ذکر شده؛ اما در برهه‌ای از زمان، اختصاصاً پس از واقعه صفین از اردوگاه علوی فاصله گرفته و به شخصیتی عثمانی تبدیل می‌شود (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۶۱). چنان‌که ماجرای نزاع لفظی وی با حباب بن عطیه سلمی که فردی علوی بود در تاریخ مشهور است (همان، ج ۲، ص ۱۵۱).

برخی نام او را در زمره آن دسته از فقهای کوفه آورده‌اند که با وجود غلبه تشیع در این شهر با امیرالمومنین (ع) دشمنی ورزیده و از اطاعت او خارج شدند (ثقفی، بی تا، ج ۳، ص ۲۵۸).



۴-۲. حلقه مشترک اصلی: ابو حصین

ابو حصین عثمان بن عاصم بن حصین اسدی کوفی متوفای ۱۲۷ یا ۱۳۲ هجری، تنها راوی پس از ابو عبدالرحمن سلمی است که تمامی سندها بدو منتهی می شود؛ از این رو وی را حلقه مشترک اصلی نامیدیم. رجال شناسان اهل سنت ضمن توثیق ابو حصین، وی را یک راوی عثمانی و دارای تعصبات عربیت معرفی کرده‌اند که میانه خوبی با موالی نداشت (ابن حجر، همان، ج ۷، ص ۱۱۶؛ ابن عساکر، بی تا، ج ۳۸، ص ۳۹۸). از این رو اعمش پس از نزاع لفظی با وی، تا پایان عمر از او فاصله گرفت (مزّی، همان، ج ۱۹، ص ۴۰۱).

بنابر گزارش‌های ابواسحاق همدانی را به خاطر نقل روایت «من کُنتُ مولاة فعلی مولاة» کذاب می‌دانست و چشم دیدن وی را نداشت. (همان؛ بخاری، بی تا، ج ۶، ص ۲۴۰). ابن حجر با تعبیر «ربما دلس» پرده از تدلیس‌های گاه و بیگاه وی برمی‌دارد (ابن حجر، ۱۴۰۶ق، ص ۳۸۴؛ همو، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۴).

اگر قائل به جریان واقعی نقل باشیم باید ابو حصین را منبع اصلی گزارش این روایت قلمداد کنیم؛ چرا که وی نقطه کانونی و مرکز ثقل انتشار این روایت محسوب می‌شود و با نقل وی شاهد تشکیل حلقه‌های مشترک فرعی هستیم. حال، سوالی که مطرح می‌شود، این است: طریق ابو حصین از ابو عبدالرحمن سلمی از امام علی (ع) نزد اهل سنت، چقدر معتبر است؟ با فحص و بحث در میان روایات منابع معتبر حدیثی اهل سنت، یعنی صحاح سته و مسانید مشهور و معتبر، به این نتیجه دست می‌یابیم که این طریق، آنچنان که باید، اعتماد محدثان اهل سنت را جلب نکرده است. چرا که به جز یک روایت، آن هم با محتوایی سست، هیچ روایت دیگری با این سند یافت نمی‌شود. روایت مذکور اینچنین است:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا زَائِدَةُ عَنْ أَبِي حَصِينٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ

عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: كُنْتُ رَجُلًا مَدَاءً فَأَمَرْتُ رَجُلًا أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لِمَكَانِ ابْنَتِهِ فَسَأَلَ فَقَالَ "تَوَضَّأَ وَأَغْسَلَ ذَكَرَكَ" (بخاری،

۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۰۵؛ احمد بن حنبل، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۰۰).

همانطور که گفته شد، عدم اعتماد محدثان مشهور اهل سنت به این طریق، نشان‌دهنده آن است که این طریق، نزد آنان چندان معتبر محسوب نمی‌شده، لذا سایر احادیث منقوله با این سند نیز نباید نزد اهل سنت از اعتبار بالایی برخوردار باشد.

۴-۳. حلقه‌های مشترک فرعی

یک راوی گمنام به نام ابراهیم بن قیس که ابن مقرئ (م ۳۸۱ق) با دو واسطه سند خود را به وی می‌رساند و دو راوی سرشناس و کثیرالروایه اهل سنت، یعنی شعبه بن حجاج (م ۱۶۰ق) و سفیان ثوری (م ۱۶۱ق) ادعا نموده‌اند که این روایت را از ابو حصین شنیده‌اند.

دو راوی اخیر هر یک، این روایت را برای سه یا چهار نفر نقل نموده‌اند. از این رو شاهد تشکیل دو حلقه مشترک فرعی پس از ابو حصین (= حلقه مشترک اصلی) هستیم. سفیان بن سعید ثوری (م ۱۶۱ق) اولین حلقه مشترک فرعی، این روایت را برای چهار نفر (وکیع، عبدالرحمان بن مهدی، ابونعیم و یحیی بن سعید) نقل نموده است. با آنکه جایگاه وی در حدیث اهل سنت محرز است (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۹۹)، اما خبرگان حوزه حدیث بر تدلیس کاری وی اجماع دارند (أبو زرعه، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۲). از ابن مبارک نقل شده است که بر سفیان وارد شدم در حالی که مشغول تدلیس در نقل یک حدیث بود از من خجالت کشید و آن را اصلاح کرد (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۱۰۱).

ابن حجر با درج نام وی در طبقات المدلسین می‌گوید:

«سفیان بن سعید ثوری فقیه، عابد و حافظ بزرگی است. نسائی و

دیگران وی را به تدلیس وصف نموده و بخاری میزان تدلیس وی را

ناچیز دانسته است» (ابن حجر، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۱).

سخاوی با اشاره به نقل سفیان ثوری از ضعفاء سخن شعبه درباره وی را یادآور می‌سازد که می‌گفت:

«لا تحملوا عن الثوري إلا عن من تعرفون فإنه لا يبالي عمن حمل»

(سخاوی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۱۶).

شعبه بن حجاج بن ورد ازدی بصری (م ۱۶۰ق) دومین حلقه مشترک فرعی محسوب می‌شود که روایت مزبور را برای سه نفر (سلیمان بن حرب، حفص بن عمر و مسلم بن ابراهیم) روایت نموده است. محدثان و رجالیون اهل سنت همگی جایگاه شعبه را در شناخت رجال و مبارزه با تدلیس ستوده‌اند. احمد بن حنبل درباره وی می‌گفت: «كان شعبه امة وحده في هذا الشأن» (ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۹۷). بنا به گفته عبدالرحمن بن مهدی، سفیان ثوری از شعبه با عنوان فخیم «امیر المومنین فی الحدیث» یاد می‌کرد (همان).

نتیجه گیری

از آنچه گفته شد نتایج ذیل حاصل می شود:

- ۱- با آنکه قتاده (م ۱۱۷ق) عالم بصره و ابن شهاب زهری (م ۱۲۴ق) عالم مدینه پیش از ابن وهب مصری (م ۱۹۷ق) هر یک تألیفی اختصاصی در حوزه نسخ فراهم آورده بودند، اما هیچ یک به این روایت اشاره نکرده اند.
- ۲- بایستی زادبوم این روایت را مصر، حوزه انتشار آن را کوفه و عامل اصلی اشتهار آن را ابو عبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴ق) دانست که برای اولین بار طریقی مسند از این روایت به دست می دهد.
- ۳- اصلی ترین گزارش مسند از طریق ابو حصین اسدی از ابو عبدالرحمن سلمی کوفی از امام علی (ع)، طریقی شاذ و منفردی است که در منابع حدیثی معتبر اهل سنت، تنها یک روایت با محتوایی سست از این طریق نقل شده است.
- ۴- بی توجهی عالمان بزرگ اهل سنت اعم از صاحبان صحاح سته و مسانید معتبر نسبت به این روایت و عدم ذکر و استناد به آن تأییدی بر سستی این طریق است.
- ۵- گزارش این ماجرا از زبان شخصیت اصلی واقعه یعنی ابویحیی، توسط ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶ق) و ابن جوزی (م ۵۹۷ق) اگرچه و سوسه انگیزی و اغوا کننده است، اما عدم اشاره رجال شناسان متقدم اهل سنت به این ماجرا در معرفی ابویحیی معرقب و تضعیف وی توسط پاره ای دیگر، اصالت این گزارش را با تردید جدی مواجه می سازد.
- ۶- توجه به شواهد فوق روشن می سازد که روایت مورد بحث که مهم ترین و کانونی ترین روایت مورد استناد طرفداران نظریه نسخ در حیاتی جلوه دادن شناخت ناسخ از منسوخ محسوب می شود، علیرغم شهرت پسینی آن، در سده نخست هجری از بنیان محکمی برخوردار نیست.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آقایی، سید علی، (۱۳۸۵ش)، «تاریخ گذاری روایات بر مبنای تحلیل اسناد، نقد و بررسی روش شناسی خوینترینبل»، **علوم حدیث**، سال ۱۱، ش ۴۱، صص ۱۴۵-۱۶۸.
۳. ابن جوزی، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، (۱۴۲۳ق)، **نواسخ القرآن = ناسخ القرآن ومنسوخه**، تحقیق: محمد أشرف علی الملیاری، چاپ دوم، مدینه منوره: عمادة البحث العلمی بالجامعة الإسلامية.
۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر (۱۴۱۹ق)، **تلخیص الحبر فی تخریج أحادیث الرافعی الكبير**، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر (۱۴۱۹ق)، **لسان المیزان**، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر (۱۴۱۹ق)، **تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس**، تحقیق: عاصم بن عبد الله القریوتی، عمان: مکتبه المنار.
۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر (۱۴۱۹ق)، **تقریب التهذیب**، تحقیق: محمد عوامه، سوریه: دارالرشید.
۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر (۱۴۱۹ق)، **تهذیب التهذیب**، بیروت: دار الفکر.
۹. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید (۱۴۰۶ق)، **الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم**، تحقیق: عبد الغفار سلیمان البنداری، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۰. ابن حنبل، احمد (۱۴۲۰ق)، **المسند**، تحقیق: شعیب ارنؤوط، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الرساله.
۱۱. ابن حنبل، احمد (۱۴۲۰ق)، **الاسامی والکنی**، تحقیق: عبدالله بن یوسف الجدیج، کویت: مکتبه دار الأقصی.
۱۲. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری الزهری، (۱۹۶۸م)، **الطبقات الکبری**، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دار صادر.

۱۳. ابن سلامه بغدادی، ابوالقاسم هبه الله (۱۴۰۴ق)، **الناسخ والمنسوخ**، تحقیق: زهیر الشاویش و محمد کنعان بیروت: المکتب الاسلامی.
۱۴. ابن عدی، عبدالله بن عدی، (۱۴۰۹ق)، **الکامل فی ضعف الرجال**، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، چاپ دوم، بیروت: دار الفکر.
۱۵. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی، (بی تا)، **تاریخ دمشق**، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
۱۶. ابن وهب، ابو محمد عبدالله، (۱۴۱۶ق)، **الجامع**، تحقیق: مصطفی حسن أبو الخیر، ریاض: دار ابن الجوزی.
۱۷. ابن یونس مصری، عبدالرحمن بن احمد بن یونس (۱۴۲۱ق)، **تاریخ ابن یونس**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۸. أبو عیید، القاسم بن سلام البغدادی (۱۴۱۸ق)، **الناسخ والمنسوخ فی القرآن العزیز وما فیه من الفرائض والسنن**، دراسته و تحقیق: محمد بن صالح المدیفر، ریاض: مکتبه الرشد بالریاض.
۱۹. ابوزرع، احمد بن عبدالرحیم العراقی (۱۴۱۵ق)، **المدلسین**، تحقیق: رفعت فوزی عبد المطلب و نافذ حسین حماد، بیروت: دار الوفاء.
۲۰. احمدی نژاد، فاطمه؛ حسینی زاده، سید عبدالر سول؛ ابوترابی، محمود (۱۳۹۷ش)، «معنا شناسی نسخ تدریجی، مشروط و تمهیدی از منظر آیت الله معرفت رحمه الله تعالی»، **تحقیقات علوم قرآن و حدیث**، سال ۱۵، شماره ۱، پیاپی ۳۷.
۲۱. اخوان مقدم، زهره؛ طهماسبی بلداجی، اصغر (۱۳۹۴ش)، «ارزیابی نظریه وقوع نسخ در قرآن کریم»، **تحقیقات علوم قرآن و حدیث**، سال ۱۲، شماره ۴، پیاپی ۲۸.
۲۲. بخاری، أبو عبدالله محمد بن إسماعیل (بی تا)، **التاریخ الکبیر**، بی جا: بی نا.
۲۳. بخاری، أبو عبدالله محمد بن إسماعیل (بی تا)، **صحیح البخاری**، تحقیق: مصطفی دیب البغا، چاپ سوم، بیروت: دار ابن کثیر.
۲۴. بیهقی، احمد بن حسین بن علی (۱۴۲۴ق)، **السنن الکبری**، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۲۵. پاکتچی، احمد، (۱۳۹۷ش)، «نقد بیرونی از نگرش تا روش»، در: **رویکرد های نوین در حدیث پژوهی شیعه**، به اهتمام: مرتضی سلمان نژاد و سید محمد هادی گرامی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۲۶. ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد (بی تا)، **الغارات**، تحقیق: سید جلال الدین المحدث، بی جا: بی نا.
۲۷. حسینی جلالی، سید محمدرضا، (۱۳۷۸ش)، «عناوین الابواب و تراجمها فی التراث الاسلامی»، **علوم الحدیث**، السنه الثالثه، العدد الخامس، صص ۷-۸۳.
۲۸. حسینی زاده، سید عبدالر سول، (۱۳۹۱ش)، **نسخ در قرآن: نقد و بررسی اندیشه انکار نسخ در قرآن**، قم: بوستان کتاب.
۲۹. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۳۰ق)، **البيان فی تفسیر القرآن**، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۳۰. سخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن (۱۴۰۳ق)، **فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۱. صنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (۱۴۰۳ق)، **مصنف عبد الرزاق**، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، چاپ دوم، بیروت: المکتب الإسلامی.
۳۲. طبرانی، أبو القاسم سلیمان بن أحمد (۱۴۱۵ق)، **المعجم الکبیر**، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، قاهره: مکتبه ابن تیمیه، ریاض: دارالصمیعی.
۳۳. العجلی، أحمد بن عبد الله بن صالح (۱۴۰۵ق)، **معرفة الثقات من رجال اهل العلم والحدیث**، تحقیق: عبد العلیم عبد العظیم البستوی، مدینه منوره: مکتبه الدار.
۳۴. عقیلی، أبو جعفر محمد بن عمرو (بی تا)، **الضعفاء الکبیر**، برگرفته از: المکتبه الشامله: موقع جامع الحدیث، بی نا.
۳۵. العینی، بدرالدین (۱۴۲۷ق)، **معانی الأخیار فی شرح أسامی رجال معانی الآثار**، تحقیق: محمد فارس، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۶. فقهی زاده، عبدالهادی، شفیعی، سعید، (۱۳۹۴ش)، «تاریخ گذاری حدیث (علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدین)»، روش تاریخ گذاری سند-متن»، **دوفصلنامه حدیث پژوهی**، سال ۷، ش ۱۴، صص ۷-۳۲.

۳۷. گورکه، آندریاس، (۱۳۹۷ش)، «روش تاریخ گذاری اسناد-متن با توجه به حلقه مشترک، پژوهش موردی: روایات آخرالزمان»، ترجمه سعید شفیعی، در: **رویکردهای نوین در حدیث پژوهی شیعه**، به اهتمام: مرتضی سلمان نژاد و سید محمد هادی گرامی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۳۸. مزی، یوسف بن عبدالرحمن (۱۴۰۰ق)، **تهذیب الکمال فی اسماء الرجال**، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسه الرساله.
۳۹. مغلطای بن قلیچ بن عبد الله البکجری، أبو عبد الله علاء الدین (۱۴۲۲ق)، **اکمال تهذیب الکمال فی اسماء الرجال**، تحقیق: أبو عبد الرحمن عادل بن محمد و أبو محمد أسامه بن ابراهیم، قاهره: الفاروق الحدیثه للطباعه والنشر.
۴۰. مولائی نیا، عزت الله (۱۳۸۷ش)، «نقد و بررسی نظریه نسخ تلاوت در قرآن»، **فصلنامه کوثر معارف**، سال ۴، شماره ۸.
۴۱. نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد (۱۴۰۸ق)، **الناسخ والمنسوخ**، تحقیق: محمد عبد السلام محمد، کویت: مکتبه الفلاح.
۴۲. نیل ساز، نصرت، (۱۳۹۰ش)، «تاریخ گذاری احادیث بر اساس روش ترکیبی تحلیل اسناد-متن در مطالعات اسلامی خاورشناسان، **مجله پژوهشهای قرآن و حدیث**، سال ۴۴، ش ۱، صص ۱۲۷ - ۱۴۹.
۴۳. یحیی بن معین، ابوزکریا (۱۴۰۰ق)، **تاریخ یحیی بن معین روایه الدارمی**، تحقیق: احمد محمد نورسیف، دمشق: دارالمأمون للتراث.

Bibliography:

1. The Holy Quran.
2. Ibn Jawzi, Jamal al-Din Abu al-Faraj Abd al-Rahman ibn Ali (1423 AH), Nawāsekh al-Qur'an = Nāsekh al-Qur'an wa Mansūkheh, Research: Muhammad Ashraf Ali al-Malibari, 2nd ed, Medina: The Scientific Research Group in the Islamic University.
3. Ibn Hajar Asqalānī, Ahmad Ibn Ali Ibn Hajar (1419 AH), Talkhīs al-Habīr fī Takhrīj Ahādīth Al-Rāfi'ī Al-Kabīr, Beirut: Dar al-Kutub al-'Imīyah.
4. Ibn Hajar Asqalānī, Ahmad Ibn Ali Ibn Hajar (1419 AH), Lisān al-Mīzān, 2nd ed, Beirut: Al-'A'lamī Institute for Publications.
5. Ibn Hajar Asqalānī, Ahmad Ibn Ali Ibn Hajar (1419 AH), Ta'rif Ahl al-Taqdīs bi-Marātib al-Mawsūfīn bi-Tadlīs, Research: 'Āsim Ibn Abdullah Al-Qaryūti, Oman: Maktab Al-Manār.
6. Ibn Hajar Asqalānī, Ahmad Ibn Ali Ibn Hajar (1419 AH), Taqrīb al-Tahdzīb, Research: Muhammad 'Awāmah, Syria: Dar al-Rasheed.
7. Ibn Hajar Asqalānī, Ahmad Ibn Ali Ibn Hajar (1419 AH), Tahdhīb al-Tahdhīb, Beirut: Dar al-Fikr.
8. Ibn Hazm al-Andalusī, Ali ibn Ahmad ibn Sa'id (1406 AH), Al-Nāsikh wal-Mansūkh fī al-Qur'an, Research: Abd al-Ghaffār Sulayman al-Bondārī, Beirut: Dar al-Kutub al-'Imīyah.
9. Ibn Hanbal, Ahmad (1420 AH), Al-Musnad, Research: Shoaib Arna'ūt, 2nd ed, Beirut: al-Risālah Institute.
10. Ibn Hanbal, Ahmad (1420 AH), Al-Asāmī wal-Kunā, Research: Abdullah bin Yusuf Al-Jadī', Kuwait: Dar Al-Aqsa Library.
11. Ibn Sa'd, Muhammad ibn Sa'd ibn Mani' Abu Abdullah Al-Basrī Al-Zohrī (1968), Al-Tabaqāt al-Kubrā, Research: Ehsan Abbas, Beirut: Dar Sader.
12. Ibn Salamah Baghdadi, Abu al-Qasem Hebat Allah (1404 AH), Al-Nāsikh wal-Mansūkh, Research: Zuhair al-Shāwīsh and Muhammad Kanān, Beirut: Al-Maktab al-Islāmī.
13. Ibn 'Uday, Abdullah Ibn 'Uday (1409 AH), Al-Kāmil fī Du'afā' al-Rijāl, Research: Yahyā Mukhtar Ghazāwī, 2nd ed, Beirut: Dar al-Fikr.
14. Ibn Asākir, Abu al-Qasem Ali ibn Hassan al-Demashqī (nd), History of Damascus, Research: Ali Shiri, Beirut: Dar al-Fikr.

15. Ibn Wahab, Abu Muhammad Abdullah (1416 AH), *Al-Jāme'*, Research: Mustafā Hassan Abu Al-Khair, Riyadh: Dar Ibn Al-Jawzī.
16. Ibn Yūnus al-Mesrī, Abd al-Rahman ibn Ahmad ibn Yūnus (1421 AH), *History of Ibn Yunus*, Beirut: Dar al-Kutub al-‘Ilmīyah.
17. Abu ‘Ubaid, Al-Qasem Ibn Sallām Al-Baghdadi (1418 AH), *Al-Nāsikh wal-Mansūkh fi al-Qur'an wa Mā fih-e min al-Farā'id wal-Sunan*, Study and Research: Muhammad bin Saleh Al-Madūfar, Riyadh: Al-Rushd Library.
18. Abu Zur'ah, Ahmad ibn Abdurrahim al-‘Irāqī (1415 AH), *Al-Mudallasīn*, Research: Raf'at Fawzi Abd al-Muttalib and Nāfid Hussein Hammād, Beirut: Dar al-Wafā'.
19. Ahmadinejad, Fatemeh; Hosseinizadeh, Seyed Abdolrasoul; Abu Turabi, Mahmoud (2018), "Semantics of gradual, conditional and preparatory abrogation from the perspective of Ayatollah Ma'refat, may God have mercy on him", *Qur'an and Hadith Sciences Researches*, 15 (1).
20. Akhavan Moghadam, Zohreh; Tahmasebi Beldaji, Asghar (2015), "Evaluation of the theory of the occurrence of abrogation in the Holy Quran", *Qur'an and Hadith Sciences Researches*, 12 (4).
21. Aghaei, Seyed Ali (2006), "Dating narrations based on the analysis of asnad, critique and methodological study of G.H.A. Juynboll", *Hadith Sciences*, 11(41): 145-168.
22. Bukhari, Abu Abdullah Muhammad bin Ismail (nd), *Al-Ta'rīkh Al-Kabīr*, Np.
23. Bukhari, Abu Abdullah Muhammad bin Ismail (nd), *Al-Sahīh*, Research: Mustafā Dīb al-Baghā, 3rd ed, Beirut: Dar Ibn Kathīr.
24. Bayhaqī, Ahmad ibn Husayn ibn Ali (1424 AH), *Al-Sunan al-Kubrā*, Research: Muhammad Abd al-Qādir ‘Attā, 2nd ed, Beirut: Dar al-Kutub al-‘Ilmīyah.
25. Paktachi, Ahmad (2015), "External Criticism from Attitude to Method", in: *New Approaches in Shiite Hadith Studies*, by: Morteza Salmannejad and Seyed Mohammad Hadi Gerami (eds), Tehran: Imam Sadegh (AS) University.
26. Saqafī Kufī, Ibrahim bin Muhammad (nd), *Al-Ghārāt*, Research: Sayed Jalal al-Din al-Muhaddith, Np.

27. Hosseini Jalali, Seyed Mohammad Reza (1996), "Anāwīn al-Abwāb wa Tarājimuhā fi al-Turāth al-Islāmī (Titles of chapters and their biographies in the Islamic heritage)", 'Ulūm al-Hdīth, 3 (5): 7-83.
28. Hosseinizadeh, Seyed Abdolrasoul (2012), Naskh in the Qur'an: A Critique of the Thought of Denying Naskh in the Qur'an, Qom: Boostan-e Ketab.
29. Khūṭī, Abu al-Qāsem (1430 AH), Al-Bayān fī Tafsīr Al-Qur'an, Qom: Institute for the Revival of the Works of Imam Al-Khūṭī.
30. Sakhāwī, Shams al-Din Muhammad ibn Abdurrahman (1403 AH), Fath Al-Maghith Sharh Alfīya Al-Hadīth, Beirut: Dar al-Kutub al-'Ilmīyah.
31. San'ānī, Abu Bakr Abd al-Razzāq ibn Hammām (1403 AH), Musannaf Abd al-Razzāq, Research: Habib al-Rahman al-'Azamī, 2nd ed, Beirut: Al-Maktab al-Islāmī.
32. Tabarānī, Abu Al-Qasem Suleimn Ibn Ahmad (1415 AH), Al-Mu'jam Al-Kabīr, Research: Hamdi Ibn Abdul Majid Al-Salafī, Cairo: Ibn Taymīyyah Library, Riyadh: Dar Al-Samī'.
33. Al-Ejlī, Ahmad Ibn Abdullah Ibn Saleh (1405 AH), Ma'rifat al-Thiqāt min Rijāl ahl al-'Ilm wal-Hadīth, Research: Abdul Alim Abdul Azim Al-Bastawī, Madinah: Al-Dar Library.
34. Aqīlī, Abu Ja'far Muhammad ibn 'Amr (nd), Al-Du'afā' al-Kabīr, Np.
35. Al-'Aynī, Badruddin (1427 AH), Maghānī Al-Akhyār fī Sharh Asāmī Rijāl Ma'ānī al-Āthār, Research: Muhammad Fāris, Beirut: Dar Al-Kutub Al-'Ilmīyah.
36. Feqhizadeh, Abdolhadi and Shafiei, Saeed (2015), "Dating the Hadith (Alaykum bi Sunnatī wa Sunnat al-Khulafā' I al-Rāshidīn, By the Method of Sanad-Matn Dating)", Hadith Research, 7 (14): 7-32.
37. Gorkeh, Andreas (2018), "Method of Sanad-Matn dating according to the common link, case study: Apocalypse narrations", Trans: Saeed Shafiei, in: New Approaches in Shiite Hadith Studies, by: Morteza Salmannejad and Seyed Mohammad Hadi Gerami (eds), Tehran: Imam Sadegh (AS) University.
38. Mezzi, Yusuf bin Abdurrahman (1400 AH), Tahdhīb al-Kamāl fī 'Asmā' al-Rijāl, Research: Bashār 'Awād Ma'rūf, Beirut: Al-Risālah Institution.
39. Mughaltāi Ibn Qalīch Ibn Abdullah Al-Bakjārī, Abu Abdullah 'Alā' al-Din (1422 AH), Ekmāl Tahdhīb al-Kamāl fī Asmā' al-Rijāl, Research:

- Abu Abd al-Rahman Ādil Ibn Muhammad, Cairo: Al-Farooq Al-Hadith for printing and publishing.
40. Mowlāeīnia, Ezatullah (2008), “Critique and study of the theory of abrogation of reading in the Qur'an”, Kawthar Ma'rifat, 4 (8).
 41. Nahhās, Abu Ja'far Ahmad ibn Muhammad (1408 AH), Al-Nāsikh wal Mansūkh, Research: Muhammad Abd al-Salam Muhammad, Kuwait: Maktab al-Falāh.
 42. Nilsaz, Nosrat (2011), “Dating Hadiths Based on the Combined Method of Sanad-Matn Analysis in Islamic Studies of Orientalists,” Quran and Hadith Researches, 44 (1): 127-149.
 43. Yahya ibn Ma'īn, Abu Zakariyā (1400 AH), History of Yahya ibn Ma'īn Riwayāt al-Dārimī, Research: Ahmad Muhammad Nūrsayf, Damascus: Dar al-Ma'mūn li-Turāth.